

.....
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در تعریف تعارض عرض کردیم مرحوم، ما دیگه افتادیم به همین عبارتی که متعارف است از مرحوم نائینی که تعریف تعارض تنافی دو دلیلین به لحاظ مدلولشان باشد، البته در اثنای کلام ایشان یک تعبیری هم از مسئله تمییز الحجة عن اللاحجة دادند که این با تعارض فرق می کند، تعارض یعنی اشتباه الحجة باللاحجة نه تمییز، تمییز آن ترجیح است، ترجیح دادن یا تقدیم کردن احد الدلیلین، آقازیا هم یک حاشیه ای دارد چون این مطالب را بعد می خواهیم یک توضیحاتی بدهیم و روشن بشود دیگه حاشیه آقازیا را در این جا متعرض نمی شویم و این مطلبی را که ایشان فرمودند این هم در همه جا نیست، حالا بعد یواش یواش این مطلب روشن می شود.

در آخر کلامی که مرحوم نائینی فرمود دیروز ظاهرا یادمان رفت، حواسمان پرت بود، از عبارت مرحوم نائینی نخواندیم اگر آقایان خواستند از این دستگاه ها بیاورند، ایشان دو شرط را برای تعارض اساسی می دانند، یکی این که هر کدام فی نفسه حجت باشند، فی نفسه باید معنای و عرض کردیم این از کلمه تعارض گرفته شده، حالا اجمالا عرض به معنای طول یعنی کل یكون فی عرض الآخر، در طولش نیست، در عرضش است و لذا بهش تعارض می گویند یعنی سرّ کلمه تعارض این است که هر کدام فی نفسه حجت باشد اما اگر احدهما حجت بود و الآخر فقط با او مخالف است اصطلاحا معارض بهش می گویند نه تعارض. مثلا پیش ما حجت است، آن یکی می گوید و لا یعارضه ما رواه فلان، این مبنای ما این است، این روایت را قبول کردیم و آن روایت معارض نیست آن وقت توجیه می کنیم. اصطلاحا کلمه معارضه را بکار می برند.

کما این که چون سه تا ماده دیگرش هم نگفتیم، دو تا، یکی کلمه به اصطلاح اعتراض باب افتعال، آن هم شبیه معارضه است یعنی، و یُعترض هذه الرواية على فلان، تعبیر یعترض است لکن اگر خود دلیل را فی نفسه نگاه نکنند تعبیر به یعارض می کنند، اگر به لحاظ قائل نگاه نکنند اعترض فلان بهذا الحديث، آن جا باب افتعال را بکار می برند.

باب استعراض هم بکار برده می شود، باب استعراض اصطلاحاً در جایی است که همه را در عرض هم ببیند یعنی فرض کنید مثلاً پنج تا روایت است هر پنج تا را بیاورد، نیاورد وارد بشود که این ها با همدیگر چه نسبتی دارند، اختلاف دارند، استعراض روایات قبل از این که حکم به تنافی آنها بکند این را اصطلاحاً استعراض می گویند. کلمه باب تعرض هم از این باب مصرف شده، باب تعرض مثل همان استعراض است لکن استعراض نسبت به دلیل است، تعرض نسبت به قائل است، مثل اعتراض و معارض پس معلوم شد که از این ماده عرض در مقابل طول این افعال ثلاثی مزیدی که به کار برده شده یا صحیح ترش مزیدٌ فیه، این افعال ثلاثی مزیدٌ فیه یا فیهایی که بکار برده شده یکی باب افعال است که با آن تناسب دارد و یکی باب تفعیل است که عرض کردیم در علم بدیع مورد بحث است، یکی باب معارضه است که در همین جا در اصول و در فقه بررسی می شود، در فقه بیشتر و یکی باب تعارض است و یکی باب تعرض و اعتراض و استعراض، باب انعراض ندیدم چون این را عرض کردم تمام موادی که داریم این طور نیست، تمام افعال در تمام این هیئات بکار برده بشود، محدودیت دارند حتی در ثلاثی مجرد. دارد در و اماتو ماضی یذر و یدع، می گویند مثلاً وزر بکار برده نشده، ماضیش بکار برده نشده، فقط مضارعش مثلاً، امرش ذّ اما ماضیش بکار برده نشده.

به هر حال این مجموعه ابوابی است که از این ماده بکار برده شده و اجمالاً توضیحاتش داده شده. پس این که مرحوم نائینی می فرمایند هر کدام فی نفسه حجت باشد درست است، این هم در کتاب احکام آمدی دلیلین صالحین، تعبیر به صالح کرده چون نمی تواند تعارض را که قبول بکند، هر کدام صلاحیت دارند، ما اصطلاحاً می گوییم حجتین، دو تا دلیلی که فی نفسه حجت است، حجت دارد. من یک نکته ای را عرض بکنم چند بار عرض کردم در کتاب آمدی مرجحات را هشتاد و چهار، شش تا نوشته، این سابقاً بود، امروز هم باز دو مرتبه نگاه کردیم، نشمردم، نه آن دفعه درست شمردم نه امروز اما امروز به نظرم از هشتاد تا بیشتر بود، از هشتاد و خرده

ای که گفتم به نظرم آمد که اگر جمع بکنیم چون چند لحاظ دیده، یکیش که نزدیک پنجاه تا مرجع نوشته بود از یک لحاظ، به نظرم آمد اگر امروز جمع می کردم از هشتاد تا بیشتر بود مجموع مرجحات ایشان.

علی ای حال یکف ما کان این هم راجع به باب، نکته دوم این که مرحوم نائینی می فرماید تنافی به حسب مدلول باشد، این هم خلاصه نظر مبارک مرحوم نائینی، این عبارت چهار پنج صفحه را دیروز یادم رفت بخوانم

پرسش: شرط دومش را فرمودید ایشان دو شرط قائل است، این شرط اول بود

آیت الله مددی: دومش هم گفتم تنافی مدلولین باشد، ایشان شرط دوم را تنافی به لحاظ مدلولین گفته است، این توضیحی است که مرحوم آقای نائینی فرمودند.

حضورتان عرض کنم که خب این بحث هایی که این جا شده، عرض کردم در روایات ما حتی در آیه مبارکه کلمه اختلاف بکار برده بشود یا حدیثین مختلفین، عنوان اختلاف احادیث، تعبیر مختلف الحدیث مال دینوری و غیر ذلک از این تعابیری که آمده و احتمال دادیم که کلمه تعارض در کلمات اهل سنت از همین ماده عرض در مقابل طول به یک معنای خاصی اخذ شده و جاری شده در اصطلاحشان. طبیعتاً چون این لفظ تعارض در روایات و در ادله سمعیه نیامده تاثیر مهمی ندارد که حالا ما تفسیر بکنیم تعارض یعنی چی؟ ما همان کلمه اختلاف را هم بکار ببریم کافی است یعنی صحبت اول این است که چرا آقایان در این جا روی چه عنایتی بوده که لفظ تعارض را بکار بردند، مثلاً لفظ اختلاف را بکار نبردند با این که لفظ اختلاف هم همین یعنی بیشتر در روایات این است. عرض کنم آن چه که به ذهن من می آید عرض می کنم این مطلب را فعلاً به کسی نسبت نمی دهیم، آن چه که به ذهن خود من می آید و در عبارات اهل سنت هم تصریحی به این مطلب نیست نه این که من در جایی دیدم، با تاملی که در عبارات اهل سنت می شود فکر می کنم نکته اساسیش یک چیز دیگری است که الان توضیح می دهم، اولاً کرارا توضیح دادیم که در قرن اول در دنیای اسلام فقها و فقه تطور خوبی پیدا کرد، مسائل فقهی مطرح شد که این فقهای سبعة مدینه بیشتر قرن اول هستند، بعضی هایشان شاید اوائل قرن دوم باشند که یکیش هم پدرزن حضرت باقر سلام الله است، قاسم ابن محمد ابن ابی بکر، این هایی که به عنوان فقهای سبعة در مدینه

معروف بودند و بعد هم البته فقهای دیگه، تقریباً می شود گفت که بعد از رحلت رسول الله تا حدود اواخر قرن دوم می شود گفت که فقه خیلی به شدت رشد پیدا کرده بود، خب جامعه اسلامی هم رشد پیدا کرده بود مسائل جدید بود و طبیعتاً نیاز به فقه بود، طبیعتش این بود و این مسائل فقهی و تفریعات فقهی را عرض کردم در آن روایت ما دارد که یعنی در کتاب کشی از محمد ابن مسلم است یا کیست که رفتند دیدند ابوحنیفه این قدر کتاب بود که تقریباً پشت کتاب ها مخفی شده بود، گفت تمام این ها را من در فروع طلاق نوشتم، حالا این بحث طلاق و فروع دیگر را هم حساب بفرمایید، تازه ابوحنیفه متوفای ۱۵۰ است یعنی واقعا مسائل فقهی و تفریعات فقهی یک رشد عجیبی در آن زمان داشت و عرض کردیم یک مقدار زیادیش هم به خاطر آن هماهنگی که رسماً و به عنوان طبیعی بین نظام سیاسی و بین حوزه های علمی آن زمان فقها و علما مطرح بود مسئله ای مطرح می شد حاکم مطلبی را مطرح می کرد، علما هم بحث می کردند یا به علما می داد رویش بحث می کردند، در محیط علمائی کاملاً این بحث های علمی رائج بود انصافاً خب فقه خیلی پیشرفت کرده و عرض کردیم در قرن سوم روی حدیث زیاد کار شد، از نیمه های قرن دوم مناقشات در حدیث زیاد شد اما این مناقشات شکل و شمائل مرتبی اواخر قرن دوم پیدا کرد، در قرن سوم شکل حدیث صحیح و حسن و مراتب حدیث و عمل کردن به حدیث مال قرن سوم است و لذا عرض کردیم گاهی اوقات در بین اهل سنت یک حدیثی در قرن دوم کاملاً جا افتاده رویش حساب کردند در قرن سوم که آمدند دیدند خیلی شاهد ندارند، گیر دارند مثل همین لا ضرر، لا ضرر را در قرن دوم معلوم است، کاملاً محسوس است، رویش حساب کردند اما در قرن سوم وقتی رسیدند مثل بخاری، مسلم و دیگران این حدیث را قبول نکردند الی آخر که چون چند بار عرض کردیم.

از اواخر قرن دوم تفکر این که اصول را یواش یواش از فقه خارج بکنند یعنی مباحث اصولی را از مباحث فقهی و از استدلالات فقهی و از فروع فقهی خارج بکنند، عرض کردیم نحوه اخراجش هم این طوری بود که هر مسئله ای را که می دیدند کاربرد زیادی در فقه دارد این را در اصول گذاشتند، هر مسئله ای که کاربردش موردی بود پنج مورد، دو مورد، سه مورد و به حسب آن خصوصیت مورد فرق می کرد این را در فقه گذاشتند. فرض کنید مثلاً همین که چند دفعه مثال زدم بحث ملازمه بین وجوب شیء و وجوب مقدمه،

چون خب اگر بحث باشد مطلق است دیگه، هر جایی واجب باشد مقدمه اش هم واجب است، این در کل فقه کاربرد دارد. این را آوردند در اصول گذاشتند اما ملازمه ای بین این که مثلاً زن جائز است برایش رویش را باز بکند پس مرد هم جائز است نگاه بکند، این ملازمه دو تا حکم، این را در فقه گذاشتند، چون این دیگه ضابطه نداشت مثلاً گفتند اگر شما عصیر عنبی را جوشانید این نجس می شود خب طبیعتاً دیگ هم نجس می شود، نمی شود که عصیر نجس بشود دیگ نشود، قاشقی که در دیگ می زنی هم نجس می شود، آن وقت اگر ذهاب ثلثین شد پاک می شود، آن وقت در روایت نیامده که دیگ هم پاک بکن، چون بالاخره ذهاب ثلثین دو سوم عصیر پایین آمده، خب قاعدتاً آن دیواره دیگ هنوز نجس است، قاعدتاً این ها قبلاً نجس شده، هیچ روایتی نیامده که این را پاک کن لذا می گویند به ملازمه آن هم پاک می شود، اگر خود عصیر پاک شد این خب خلاف قاعده است اما استظهار این پاکی را از عدم تعرض روایات و عرض کردیم در اصول سابقاً اسم این شد عملاً بالاطلاق، یعنی اطلاق که می گوید عصیر پاک است پس آن دیگ هم پاک است، عرض کردیم اصولیین متاخر شیعه مثل مرحوم نائینی و دیگران گفتند این اطلاق نیست، این کجا اطلاق دارد؟ لذا اسم این را اطلاق مقامی گذاشتند، با اطلاق لفظی فرق بکند، اگر گفت احل الله البیع اطلاق لفظی است، اگر گفت آن دیگ پاک می شود این اسمش شد اطلاق مقامی پس مراد از، چون هم در عروه و در لمعه هم نگاه بکنید ان شا الله اگر شرح لمعه تدریس بکنید چند جا دارد عملاً بالاطلاق، مرادش از اطلاق اطلاق مقامی است نه اطلاق لفظی، قدمای اصحاب خیلی مرزبندی این دو تا را نکردند، متاخرین اصولی ما آمدند گفتند اگر به لفظ مستند شد این اطلاق است، اگر به لفظ، ببینید در مقام بیان بوده و بیان نکرده پس پاک است، ممکن است شما بگویید حالا از آن جهت بیان نکرده آن دور بر دیگ هم نجس است باید بشوییم، همین مسئله چاه هم همین طور است و مسئله قواعد من النساء که مثلاً یضع عن ثیابهم که تفسیر شده به چادر یا چادر و روسری خب سوال می کند که اگر زن می تواند آن ثبابش را که مراد چادر باشد یا مراد روسری باشد پس مرد می تواند به این قسمتی که با آن پوشیده بود و حالا ظاهر شده نگاه بکند یا نه؟

این ملازمه بین این دو تا، ملازمه بین جواز کشف و جواز نظر، این ملازمات را در فقه نگه داشتند، آن ملازمات کلی را در اصول بردند پس این ها به نظرشان آمد مثلاً الله علی الناس حج البيت لام و علی افاده وجوب کرده، این را در فقه گذاشتند چون موردی بود، همه آیات قرآن این طور نیست که الله علی الناس، این موردی است اما اقم الصلوة، آتوا الزکاة امر بود این را در اصول بردند، این نکته را خوب دقت بکنید یعنی یک مقدار مسائل را در اصول کشاندند، این تاریخ دارد، این که حالا معنای اصول چیست و فلان، قواعد ممحضه و این ها تاریخ دارد، تاریخش این جوری است، فقه که مدون شد مسائل فقهی که مشخص شد آمدند با یک بصیرتی این مسائل را از همدیگر تفکیک کردند و لذا عرض کردم کرارا و مرارا و تکرارا مسائل اصولی در قرن اول و دوم در ضمن فتاوی فقهی آمده، فروع فقهی آمده، خوب دقت می کنید؟ نه به عنوان اصولی مثلاً سوال می کرد در نماز غصبی نماز بخوانیم درست است یا نه می گفت درست است، این می شد اجتماعی، اجتماع امر و نهی، آن آقا می گفت باطل است این می شد امتناعی، لذا اگر در قرن اول این ضابطه چون جایی گفته نشده من زیاد تکرار کردم برای این که این برایتان ملکه بشود، در قرن اول و دوم اگر بخواهید یک مسئله اصولی در بیاورید به فروع نگاه بکنید، آن جا اصول به معنای اصول مطرح نبوده، حالا من اجمال قصه را، ریشه های اصلیش از کی شروع شد مرحوم آقای سید حسین صدر در این تاسیس الشیعه نوشته شیعه اول شروع کردند، یک کتابی هم به ابان ابن تغلب در الفاظ نسبت می دهد، اهل سنت بیشتر به ابوحنیفه و شاگرد معروفش شیبانی نسبت می دهند، به هر حال من دیگه وارد آن خصوصیات نمی شوم چون آن ها شرح خاص خودش را دارد، من فقط اجمالش را عرض میکنم که این نکته روشن بشود.

پس بنابراین این ها آمدند در اواخر قرن دوم این کار شد، طبعاً طبیعتاً این طور است که هر علمی در اول تاسیسش خیلی همچین گیج می زند، هنوز حدود و معالمش خیلی واضح نیست، تدریجاً با گذشت زمان این حدود و معالم واضح تر شد، مخصوصاً که متکلمین سر کار آمدند یعنی بیشتر مسائل اصول را متکلمان پایه گذاری کردند، خب متکلمین هم چون به قول خودشان عقلی گرا در همان حدود خودش فلاسفه حدود خودشان حساب می شدند عقلای زمان خودشان حساب می شدند طبیعتاً اصول یک تابع و یک حالت عقلی و کلی سعی کرد پیدا بکند، آن حالت مثلاً الامر یدل علی الوجوب، النهی صیغه لا تفعل یدل علی الحرمة و هلم جرا، حالا بعد ها

.....

که آمدند باز دو مرتبه نگاه کردند دیدند که در قرآن و غیر قرآن جاهایی است که امر است و وجوب هم نیست، شروع کردند این ها را یکی یکی تخصیص و إلا آمدند به طور کلی مثلا خبر عدل حجت است، اگر عادل نباشد حجت نیست، از آن ور آمدند دیدند بعضی خبر ها عادل نیست اما شواهد دارد، مویدات دارد، هی یکی یکی استثنا زدند، هی اصطلاح درست کردند، هی جعل اصطلاح کردند مثلا می گفتند این خبر بذاته حسن است، حسن بذاته صحیح لغیره، با شواهد دیگه، این اصطلاحات را یواش یواش درست کردند برای این که می دیدند که آن اصطلاح اولیه کافی نیست، در حقیقت نکته فنیش این نبود، این مسائلی که به اسم اصول آوردند و نوشتند در حقیقت قضایای خارجیه بود، حقیقیه نبود، اشتباه این بود، این ها قضیه حقیقیه درست کردند بعد هی شروع کردند استثنا کردن، گفتند افعّل برای وجوب است در صورتی که افعّل در لغت عرب مختلف بود، وجوب هم به صیغ دیگر افاده می شد، تنها افعّل نبود، نه افعّل تنها برای وجوب بود و نه برای وجوب تنها افعّل بود مثل اعاد، یُعید، مثل الله علی، المومنون عند شروطهم، کلمه عند و إلی آخره، بعد هم باز مصیبت های دیگری پیدا شد فهمیدند مثلا بعضی از این افعّل ها ممکن است حکم ارشادی باشد، وضعی باشد، حکم تکلیفی نباشد مثل اوفوا بالعقود، اصلا حکم وضعی نباشد، حکم مولوی نباشد، إلی آخره دیگه، من وارد بقیه نمی شوم یعنی با گذشت زمان دیدند تمام آن بحث هایی که اول به صورت کبری و کلی بود این ها قابلیت خدشه دارد

پرسش: ورود متکلمان به مباحث اصولی به خاطر فقه اکبر و فقه اصغر نیست؟

آیت الله مددی: فقه اکبر را بیشتر همین عقائد می دانند، اصطلاحا توحید و نبوت و این ها اما متکلمان وارد خود بحث اصلا، عده ای از بزرگان مثل المغنیه، قاضی عبدالجبار این هم اصول است هم فقه است، هر دو را با هم دارد، کتاب بزرگی هم هست، انصافا قاضی عبدالجبار یکی از شخصیت هایی است که انسان گاهی اوقات به حال آن ها غبطه می خورد، من در جایی دیدم چهار صد هزار ورقه به قلم خودش نوشته بود، خیلی قدرت می خواهد انصافا، چهارصد هزار صفحه یا ورقه به خط خودش نوشته باشد خیلی فرد فوق العاده ای است، انصافا هم فکر نمی کنم در معتزله قاضی باقلانی را بیشتر تعبیر می کنم اما انصافا من،

پرسش: مشکل این است که پیرو عمر است

آیت الله مددی: بله دیگه حالا آخرش نتیجه ای ندارد گفت که صفر به اضافه صفر به اضافه صفر آخرش صفر می شود، به هر حال به قول شما به جایی نمی رسد، به هر حال دقت بفرمایید، این خوب روشن شد؟

من فکر می کنم این ها وقتی آمدند اختلاف احادیث را دیدند مثلاً در فلان مسئله فقهی اختلاف بود این اختلاف را اگر به یک نحوی به قول امروزی ها تعادل بدوی بود یا غیر مستقر بود، عام و خاص بود یا این یکی صحیح بود آن یکی صحیح نبود می گفتند این صحیح نیست من به نظرم می آید که این را در فقه ازش تعبیر به اختلاف کردند، وقتی آمدند اصول را جدا بکنند مرادشان از اباحت اصولی هم اباحتی بود که دخیل در استنباط احکام کلیه است یعنی در احکام کلیه جاری می شود نه موضوعات خارجی، بحث موضوعات خارجی اساساً در اصول نبود، آن وقت این ها دنبال این بودند که این اختلاف بین دو تا حدیث گاهی اوقات یا حدیث با ظاهر قرآن یا کلام صحابه با ظاهر قرآن، این اختلاف ها گاهی اوقات با یک شواهد موجود یا مثلاً این حدیث ضعیف است یا این در مقابلش قیاس است، قیاس ارزش ندارد در مقابل حدیث، چیزی بود که این حل می شد یعنی مشکل نداشت، این را به نظر من در فقه گذاشتند، آن جایی رسیدند که دیدند این دلیل هم صالح است، آن دلیل هم صالح است، هر دو فی نفسه صلاحیت دارند، این را در اصول آوردند، این یک نکته لطیفی است اگر روی آن دقت بشود، دقت کردید چی می خواهم بگویم؟ این شد بحث کلی، این را در اصول آوردند، اگر دیدند هر دو دلیل صالحند، هم این دلیل صالح است و هم آن دلیل صالح است و آن تفکر کلی که یک قضیه حقیقه داشته باشیم این بحث مطرح شد اگر هر دو صالحند و در شبهات حکمیه هم هست نه در موضوعات خارجیه این را در فقه ما چکار بکنیم؟ دو تا دلیل که با هم صالحند، اصطلاحاً در عرض همدیگر هستند، این در مقابل آن

پس بنابراین من فکر می کنم جایی که مربوط به شناخت حدیث بود یا جایی که مربوط به مباحث فقهی بود تعبیر به اختلاف الحدیث می شد ولو آن اختلاف را حل می کردند، یا عام و خاص بود یا فلان. اما این بحث را به این صورت مطرح کردند که اگر در جایی دو تا حدیث آمد و هر دو حجت، و با همدیگه متنافی بودند این جا را چکار بکنیم؟ که به اصطلاح بکشند به بحث اصولی و کلی، این ریشه بحث کلی را پیدا کرد، یعنی اختلاف حدیث غیر از تعارض بود، اختلاف یک عنوان عامی بود، اگر اختلاف به درجه ای بود که

بگویند جمع ممکن نبود و کلّ منهما فی نفسه حجت بود، خوب دقت بکنید! این جا چون قسمی که حالا مثلاً اگر دو تا بینہ با ہم متعارض باشند تعارض بینتین را در فقه گذاشتند یا در قواعد فقه، اما تعارض حدیثین یا حدیث با قیاس، یا مثلاً حدیث با ظاهر قرآن که قابل جمع نبود این را آوردند در اصول و لذا بعید هم نیست از این که در اول مثلاً خود کتاب احکام آمدی، البته آمدی از اشاعره است، در احکام آمدی اصلاً باب تعارض ندارد، باب التّرجیحات دارد، این که تعادل و ترجیح، سرّ تعادل و ترجیح هم برای همین است لذا مثل نائینی فرمود بیابید باب تعارض بگیریم، نه، این ها آمدند تعارض را مفروغ عنه گرفتند و مرادشان هم از تعارض این بود در شبهات حکمیہ در جاهایی که مربوط به حکم و جعل و تشریع است نه به موضوعات خارجیہ، خوب دقت بکنید و هر کدام از دو دلیل صلاحیت دارند فی نفسه که دلیل باشند، این جا را چکار بکنیم؟ این را در اصول آوردند، روشن شد؟ و لذا اگر شما بگویید ما همچنین فرضی نداریم، اصلاً حجیت نداریم، خب بحثش در اصول لغو می شود پس آن نکته اساسی یا تعارض دو تا فتوا یا تعارض دو تا مجتهد این را در اصول آوردند، نکته فنی روشن شد؟ این که کلمه اختلاف را بکار نبردند و تعارض را اهل سنت مطرح کردند البته اصل مطلبی که مطرح کردند ترجیح بود، ترجیح هم فرع تعارض بود، تعارض هم معنایش این بود که هر دلیل در عرض دلیل دیگری است، مقدم نمی شود، چکارش بکنیم؟ لذا آمدند با یک وجوه مختلفی نه این که فقط بیابند بگویند این حدیث را ما می توانیم به زمان، نه این هم حجت فی نفسه است آن هم حجت، لذا آمدند ببینید من عرض کردم برای رسیدن به یک مطلب تارة ما مستقیم به آن مطلب می رسیم، ثانیةً مستقیم نمی رسیم، مجموع شواهد پیرامونی را جمع می کنیم سعی می کنیم، در شواهد پیرامونی هم دو جور است، آن که الان ما در علم داریم شواهدی که ما را به واقع خارجی برساند اما در فقه این جور نیست، یا شواهدی که ما را به واقع خارجی برساند یا شواهدی که طبق آن ها جعل بکنیم این می شود اصول عملیہ، پس سه راه شد: ادراک مستقیم است، ادراک با شواهد است، ادراک با شواهد هم دو جور شد: مجرد این که ادراک باشد همراه او ابداع هم باشد، این خاصیت فقه است، شما در فیزیک، در شیمی، در نجوم چنین چیزی ندارید، چون ابداع نمی کند، آن یک واقعی را فرض می کند مثلاً فلان ستاره آیا توش آب هست یا نه؟ فلان سیاره توش آب هست یا نه؟ فلان سیاره مثلاً موادش از چی تشکیل شده؟ این سعی می کند با شواهد، فرض کنید

می گوید نورش را تجزیه کردیم طبق تجزیه نور باید توش فلان مقدار ماده باشد، تارة نه خود خاکش را می آورد تجزیه می کند، یا مستقیم است یا جمع آوری شواهد است، فاصله نورش با این خصوصیات، می گوید این شواهد نشان می دهد که این مثلا این طور باید باشد، دیگه در علم این دو تا بیشتر نیست یا مستقیم یا با شواهد که از آن شواهد بهش برسد اما در فقه ما یک راه سومی هم داریم مثلا بگوییم این آقا در حال سجده است شک در رکوع می کند، در نماز است حمد و قل هو الله را خوانده، سجده هم داریم، این شواهد را جمع بکنیم بگوییم بلی قد رکعت، این کار اصل عملی است، این فرق فقه با آن طرف است، این واقع گرایی و حجت گرایی را که مطرح می کنیم حجت اعم از اصول عملی و امارات است، ببینید شما با مجموعه شواهد به این جا می رسید که این آقا رکوع کرده لکن این در واقع شواهد وقوعی نیست، این شواهد ابداعی است، می آید برای شما ابداع می کند که این رکوع کرده

پس بنابراین دقت بکنید این ها آمدند چکار کردند؟ یک دفعه دو تا حدیث هست می گویند این یکیش جعلی است، این یکیش مثل این که از امیرالمومنین نقل شده، گفت آقا دو تا حدیث است، یکیش ناسخ است و یکیش منسوخ است، ببینید این جا به خود حدیث مستقیم وارد شد، درست است دو تا حدیث هم هست با هم معارضند یکیش ناسخ است و یکیش منسوخ است، از این عبارتی که از امیرالمومنین نقل شده بر مسح بر خفین که قبل المائدة و بعد المائدة احتمال داده می شود که شاید قبل از سوره مائده بعضی از مسلمان ها مسح بر خفین هم می کردند، سوره مائده که آمد دیگه مسح بر خفین را برداشتند، ناسخش آمد، این احتمال هست که مثلا شاید قبل از او بوده یا مثلا یک کس دیگری بوده دیدند پیغمبر پاها را شستند، این احتمال هست که شاید قبل از مائده پا شستن هم بوده، یا مسح می کردند و بعد می شستند، طرف نشناخته

پرسش: مبهم ۲۷:۴۰

آیت الله مددی: اصولا عرض کردم خف مال سرما نبوده، خف مال سفر بوده، ببینید خف عبارت از یک چیزی بوده شبیه به لغت فارسی موزه، سابقا هم بود، یک جوراب هایی بود از چرم بود یادم می آید، آن وقت ها می گفتند از روسیه می آید، جوراب هایی بود چرمی بود، جوراب نبود تهش چرمی بود

پرسش: خدام حرم

آیت الله مددی: آهان خدام حرم، خف این است، این رسم آن زمان بود که اگر سفر می رفتند در حال سفر خف می پوشیدند و خف را هم داخل کفش می کردند، چرا؟ چون به خاطر این که در راه می خواستند از شتر یا اسب پیاده بشوند پابرنه نمی خواستند باشند، با آن کفش هم سخت بود، در خیمه بودند کارهای خیمه، این برای این کارها می آمدند از خف استفاده می کردند، این اختصاص به مناطق سردسیر نداشت.

علی ای حال ان شا الله روشن شد پس بنابراین در حقیقت نکته اساسی این شد تا این جا این شد که اگر اختلاف حدیث را، اختلاف حدیث دائما منجر به تعارض نمی شد، اگر حل می شد این را در فقه حل می کردند، آن جایی که حل نمی شد انداختند در اصول، روشن شد؟ آن جایی که حل نمی شد، چرا؟ چون آمدند گفتند یک ضابطه پیدا بکنیم هر جا بین دو تا حدیث در عرض هم بودند و اختلافی بود که به حسب ظاهر هر دو حجت اند این جا چکار بکنیم؟ این جا چکار کردند؟ آمدند یک قواعد عمومی پیدا کردند، این قواعد عمومی از شواهد است مثلاً یکی روایتش بیشتر باشد یا کمتر باشد، یکی روایتش اوثق باشد، یکیش با ظاهر کتاب بخورد، یکیش، ببینید مجموعه شواهد را اقامه کردند که از راه شواهد یکی را بر دیگری مقدم بکنند، آن وقت اگر مقدم می کردند ترجیح بود و اگر مجموعه شواهد متکافی بود تعادل بود، می شد تعادل و ترجیح، این بحث تعادل و ترجیح از این جا پیدا شد

پس بنابراین در فقه تعبیرشان به اختلاف بود، در اصول، نکته فنی روشن شد؟ این که به تعارض کشیدند نکته اش این بود.

پرسش: آن که مرحوم کلینی بحث عمر ابن حنظله را در باب اختلاف حدیث آورده

آیت الله مددی: خب ایشان ازش تعارض فهمیدند دیگه، البته مرحوم کلینی ظواهرش این است که قائل به تفویض است و تخییر را از راه تفویض، بایهما اخذت من باب تسلیم، ان شا الله عرض می کنیم در مبانی چون من سابقاً هم در اول بحث عرض کردم و ما این را تکرار می کنیم، مجموعه مبانی اصحاب ما در تعارض را عرض کردم چهار تاست: یا طرح است یا تخییر است مثل مرحوم کلینی و

بعد ها کفایه با یک تفسیری، یا جمع است الجمع مهما ممکن مثل مرحوم شیخ و یا ترجیح است که این طبیعتا بعد از علامه است یعنی از وقتی که حجیت خبر رسما در حوزه های ما آمد دیگه دنبال ترجیح بیشتر رفتند، چهار تا مبناست.

پرسش: یعنی با این که قرن چهار است هنوز تعبیر اختلاف الحدیث

آیت الله مددی: بله خب ایشان می خواهد، در حقیقت همان نکته ماست، می خواهد بگوید به تعارض نمی کشد، اختلاف دارد، به تعارض نمی کشد و لذا یک صحبتی هست که اصولا به تعارض نمی کشد یعنی دو تا دلیل از همه جهات مثل هم باشد ما بخواهیم با شواهد جنبی حلش بکنیم این نمی کشد، عملا این طور نیست، این ها هم به خاطر، همان طور که از امیرالمومنین نقل شد، امیرالمومنین نگفت تعارض ندارد، گفت یکی اشتباه کرده، مثلا خود اهل سنت هم نیامدند بگویند که پیغمبر، حالا مثلا مثال هایی که اهل سنت دارند که مثلا پیغمبر فرمودند به این که مثلا اگر کذا شد مثلا آب نبود این موجب غسل نمی شود، عائشه گفت این اشتباه کرده، پیغمبر از همان مطلب هم موجب غسل، این در حقیقت نیامدند بگویند پیغمبر دو تا کلام دارد، طریق را اشکال کردند، امیرالمومنین هم اشکالشان این است که این نبوده که پیغمبر دو تا یعنی به عبارة اخرى، حالا این نکته بعدی است که بعد عرض می کنم، این عبارة اخرى را بعد عرض می کنم که سلسله بحث به هم نخورد.

پس فکر می کنم روشن شد که اصل مطلب این بود، این ها تعارض و لذا تعارض را اساسا در مجتهدین می دیدند، در خود صحابه می دیدند، چرا؟ چون در صحابه معتقد بودند تما این ها محترمند، آرایشان محترم است، این صحابه این جور گفت این صحابه این جور گفت، این را در عرض هم می دیدند، در کتاب احکام آمدی می گوید اجماع هست بر این که ما به آرای صحابه مراجعه بکنیم و إلا انصافا صحابه مختلفند، باید به اعلم مراجعه کرد، ایشان می گوید اجماع علمای ماست که ما مخیریم به هر کدام از این آراء، دقت بکنید! اگر این اجماع نباشد، خوب دقت کردید؟ حق این است که خب صحابه مختلف اند به لحاظ علمی، به اعلمشان مراجعه می کنیم نمی شود یک صحابه عادی که آمده با پیغمبر یک روز مدینه این را با مثل علی ابن ابی طالب مثل هم بگذاریم چون در حدود صد هزار، ۱۲۰ هزار صحابی قائلند، این مقدار عدد صحابی همه را بگوییم مساوی و بایهما اخذت درست باشد این معقول نیست، می

گوید اگر اجماع نبود ما قائل به اعلم می شدیم، فقط اجماع قائم است که به رای هر کدام یعنی تعارض را قبول کرد، ببینید تعارض بین صحابه مثلا ما الان در مباحث اصولمان اصلا تعارض صحابه را مطرح نمی کنیم چون برای ما حجیت ندارد. الان ما در اصول عملیه تعارض اصول را مطرح کردیم سنی ها ندارند، چون این تطوری که در اصول است ما مفصلا اخیرا چند ماه راجع به تعارض اصول صحبت کردیم، این تعارض اصول را که ما داریم سنی ها ندارند، تعارض صحابه را باز آن ها دارند ما نداریم، دقت فرمودید نکته چیست؟ پس نکته اساسی این بود که دو دلیل که صلاحیت، حالا رأی صحابه یک دلیل دیگر هم آمد آن جا در بعد از عهد صحابه که یکی از کسانی هم که خیلی بهش حمله شد مثل ابوحنیفه است، او می گوید اصلا رای صحابه حجت نیست، دیگه تمیز الحجة عن اللاحجة هم نیست، صحابه برای خودشان گفتند، اگر از پیغمبر نقل کردند اهلا و سهلا، رای خودشان است رای خودشان برای خودشان، حالا می خواهد اعلم باشد یا نباشد، او اصلا می گوید رای، من هم رای دارم او هم رای دارد، هم رجال و نحن رجال، این طور نیست که ما مقید به رای صحابه باشیم. غرض دقت بفرمایید مباحث تعارض را که در اصول آوردند همین طور که مرحوم آقای نائینی تنبه کردند این یک نکته تاریخی دارد، حقیقت هدفشان این بود که هر اختلافی را در اصول نیاورند، آن اختلاف هایی که قابل حل است آن ها را در فقه گذاشتند لذا آن را اصلا تعارض حساب نکردند، اختلاف هست اما تعارض نیست

پرسش: عام و خاص، تقیید و اطلاق

آیت الله مددی: مثلا عام و خاص، مطلق و مقید یا مثلا افعَل و لا تفعل که حمل بر کراهت بشود این حرف ها، اگر قابل جمع بود این را یا مثلا می گفتند این حدیث ضعیف است، مثلا این معارض است لکن می گفتند حدیث ضعیف است، این اختلاف یا این قیاس ضعیف است یا این قیاس درست نیست، ارکانش مختل است، دقت کردید؟ آن جایی که دیگه آن قیاس تمام بود خبر تمام بود، خبر تمام بود، این ها هر کدام فی نفسه حجت بود به تعبیر مرحوم نائینی و یا به تعبیر قدامی اهل سنت صالح بود دلیلین صالحین فی انفسهما، این جا آمدند فرض تعارض کردند و این دلیلین هم به لحاظ احکام شرعیه بود نه بروزات خارجیه، و هدفشان هم از این بحث این بود که حالا که این حجت است هم آن حجت است خب طبعا این بحث این می شد، مخیریم می خواهید این را بگویید یا آن را بگویید، ما در

.....

عده ای از موارد حتی بین اقوال، من عرض کردم اگر آقایان حال داشته باشند کتابش هست، من دیگه حال آوردنش را ندارم، در این کتاب رساله ای که ابویوسف نوشته خطاب به هارون الرشید در اواخر قرن دوم راجع به اقسام زمین ها، به مناسبت اراضی است لکن اقسام مالیات ها، در بعضی از زمین ها که می رسد مثلاً می گوید بعضی از بزرگان گفتند در آن عشر است، بعضی ها گفتند در آن زکات است، و تو هر کدام را می خواهی عمل بکنی، خطاب می کند به هارون که هر کدام را می خواهی عمل بکنی اشکال ندارد یعنی دولت بتواند آئین نامه برای هر دو اجرا بکند چون این هم رای عده ای از علماست، آن هم رای عده ای از علماست، ابویوسف تصریح می کند که خطاب می کند تو می توانی به هر کدام خواستی، غرض این مسائلی بود، این مسائل را فرض کنید در قرن دوم است، در قرن سوم یواش یواش پس هدف این بود مباحثی در فقه شکل منظم به خودش بگیرد، خوب دقت بکنید، شکل منظم به خودش بگیرد و طبق این شکل منظم ما وارد بحث بشویم یعنی به اصطلاح ما بحث جنبه های اصول کلی پیدا بکند نه موردی، این ها شد بحث اصول و در این بحث کراراً کراراً عرض کردیم که سعی شد قضایا به صورت قضیه حقیقیه به قول آقایان متاخر ما بیان بشود یعنی سعی شد به شکل قاعده ای بیان بشود پس این مباحث این ها بعد از تدوین علم است، یک مسائلی مربوط به خود فقه است، یک مسائل نه کتب فقه و تدوین علم است؛ این ها مربوط به تدوین علم بود، بعد از تدوین علم اصول این جایگاه پیدا کرد، یک جایگاهی هم برای ترجیح دادن در صورتی که در آن مسئله دو تا دلیلی باشد که به حسب ظاهر هر دو حجت اند یا به تعبیر آن ها صلاحیت حجیت دارند پس این تصورات را داشته باشید، این علم اقتضا کرد که این تدوین علم، این ها نکته است یعنی اگر ما اختلاف حدیث را فی نفسه ببینیم این در اصول نیامد، اختلاف حدیث با یک شکل معین در اصول آمد که بتواند قالب بحث علمی بگیرد، خوب دقت بکنید، یک اختلاف حدیث در واقع داشتیم، یک اختلاف حدیث در بحث اصول و در بحث اصول هم آمدند اختلاف را از لحاظ حجیت نگاه کردند، خوب دقت کردید؟ از لحاظ دلالت نگاه کردند، شبیه کلام کفایه مثلاً، به این لحاظ نگاه کردند یعنی مثلاً اگر در یک مسئله ای دو تا روایت بود یکیش راویش ثقه بود و یکیش هم راویش مثلاً ضعیف بود این را اصلاً در رجال آوردند یعنی شناخت حدیث را به لحاظ مثلاً دو تا حدیث معارض یکیش ثقه و یکی غیر ثقه یا دو تا حدیث معارض، یکیش مثلاً به لحاظ

لفظی صریح بوده این را در بحث ظهورات آوردند، آن چه که در بحث اصول آوردند نمی دانم زاویه بحث روشن شد؟ که این ضرورت تدوین علم بود، خوب دقت بکنید، ممکن است ما الان به روایات به این ضرورت تدوین علم نگاه نمی کنیم، علم اصول علم است، ما الان روایات معارض در شیعه داریم آن ها را حلش بکنیم، این یک دید دیگری است، ما الان روایات مختلف داریم حلش بکنیم، خوب دقت بکنید، ممکن است بگوییم این روایت مخالف با ظاهر کتاب است این جور بگوییم، این جور بگوییم آن روایت مثلاً اجماع شیعه بر علیه ظهورات و هلم جرا، یکی یکی بررسی بکنیم، این ها چرا این بحث تعارض را مطرح کردند؟ اصلاً نکته این شد که از وقتی بحث حجیت خبر آمد که گفتند این خبر حجت، از وقتی که ضوابط برای حجیت آمد این ها به این نتیجه رسیدند گاهی ضوابط حجیت خبر در هر دو خبر هست و به مقدار کافی هم هست و این دو تا در احکام نه در موضوعات، در موضوعات را در بحث فقه، تعارض بینتین، دو تا بینه آمد گفت در حرم باز است، بینه آمد گفت در حرم بسته است، این تعارض بینتین، این را اصلاً در اصول نیاوردند، بحث را در شبهات حکمیه کلیه بردند در موارد شبهات حکمیه، در جایی که مباحث مربوط به حکم و تشریع و این هاست و هر دو دلیل واجد است، آن وقت هدفشان هم این بود که با شواهد جانبی برسند کدام درست است، این هدفشان بود

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین